

ISLAMISM HUMAN RIGHTS AND ,LOBBYISTS

<http://www.ghandchi.com/349-Lobbyists-plus.htm>

انگلیسی بزبان مقاله متن

<http://www.ghandchi.com/349-LobbyistsEng.htm>



لابی ایست ها، حقوق بشر، و اسلامگرائی

سام قندچی

در 15 مارس 1994، در گروه خبری SCI در یوزنت، من مقاله ای نوشتم تحت عنوان "[سنگسار زنان ایران را متوقف کنید](#)". این مقاله به شکل گیری گروه ایرانی حقوق بشر منتج شد که در مقاله [IHRWG](#) توضیح داده ام.

امروز وقتی به آن زمان فکر میکنم، میگویم که اگر آن مقاله را امروز مینوشتم، مطمئنم آنرا به همان شکل مینوشتم، اما اصل بحث یکی بود، و در واقع ثابت شد که مبارزه برای متوقف کردن سنگسار و عملکرد های دیگر عصر بربریت در جمهوری اسلامی ایران، حتی در درون جمهوری اسلامی، ممکن است، و این کاری بود است که 5 سال بعد، معتدلین خود همین سیستم، یعنی ژورنالیست های مجله "زن" در ایران، سعی در انجامش داشتند، وقتی که خواهان پایان دادن به این عمل سبعانه سنگسار شدند، با استفاده از منازعات مذهبی، قبل از آنکه تعطیل شوند. و بالاخره در پاسخ فشار های بین المللی، پس از گفتگوهای جامعه اروپا با ایران، در عمل سنگسار در ایران متوقف شد، هرچند از قانون جمهوری اسلامی هنوز حذف نشده است.

معهدا امروز کافی نیست به پایان این عملکردها در چارچوب تئوکراسی جمهوری اسلامی بسنده کنیم. امروز برای مردم ایران شکی نیست، که هیچ رفرمی در جارچوب سیستم تئوکراسی جمهوری اسلامی نمیتواند به پایمال کردن های حقوق بشر در ایران پایان دهد. جمهوری اسلامی، دولتی نظیر آفریقای جنوبی نیست، که بتوان آپارتاید بر علیه مذاهب دیگر و زنان را، از آن حذف کرد، و به دموکراسی رسید. کل قانون اساسی تئوکراسی جمهوری اسلامی ضد دموکراتیک و بر علیه حقوق بشر است.

و این همه آشکار است که دولت مذهبی، یعنی خود تئوکراسی، بایستی پایان داده شود، و میبایست جمهوری دموکراتیک سکولار جایگزین آن شود. راه حلی کمتر از این، به دموکراسی و تأمین حقوق بشر نخواهد انجامید. تئوکراسی بایستی بطور کامل، در یک رفراندوم در ایران، *با رأی گیری از بین برود*.

امروز خواست جدائی دولت و مذهب، تنها یک نتیجه گیری تئوریک نیست. این خواست، نتیجه 20 سال آپارتاید مذهبی در ایران است، که مردم ایران با گوشت و پوست خود، در تجربه این سالها حس کرده اند، و آن ها دولت آخوندی را دیگر نمیخواهند، و جدائی کامل دولت و مذهب را میخواهند، و خواهان دولتی دموکراتیک و مترقی هستند، که بتواند حقوق بشر و ترقی ایران را تضمین کند، در این هنگام ورود بشریت به قرن 21.

در 10 سال گذشته، من در مخالفت با آنهایی که خواهان الغای بدون قید و شرط تحریم های علیه جمهوری اسلامی بودند، فقط خواستار شرط حقوق بشر برای حذف تحریم ها شدم، اما مدافعان خارج کشور جمهوری اسلامی، من را طرفدار مجاهدین، سلطنت، و امثالهم نامیدند، و انواع حملات شخصی را به من روا داشتند، چرا که من این موضع باصطلاح ضد تجاوز یا ضد امپریالیست آنها را، بازی کردن دست جمهوری اسلامی قلمداد کردم، جمهوری اسلامی که میخواهد به مثابه قربانی قساوات امپریالیسم ترحم جلب کند، وقتی مخالفی را در 1360 و 1367 قتل عام کرد، آنهم بدستور مستقیم رهبر جمهوری اسلامی که لابی ایست های جمهوری اسلامی دنبال کلام منطقی از آنند.

من خوشحالم که در خیزش های دانشجویی 2003، بسیاری از توجیه گران جمهوری اسلامی، متوجه مسائل حقوق بشر در ایران شده اند. و در واقع موضع کشور های جامعه اروپا را که آنها امروزه پشتیبانی میکنند، همه آن چیزی بود که من در آن روزها میگفتم، وقتی من خواست شرایط حقوق بشر برای الغای تحریم ها را مطرح میکردم، و در گوش این مدافعین جمهوری اسلامی، در آن روزها بسان کفر مینمود.

توجیه گران جمهوری اسلامی بی شرمانه، اخبار تظاهرات های حزب اللهی ها در تهران را، در سایت های خبری باصطلاح مستقل خود، با عناوینی نظیر "ایرانیان در تظاهرات سراسری ضد آمریکا به خیابانها ریختند" منتشر میکردند، وقتی که داشتند تظاهرات های دولتی حزب اللهی ها در تهران را گزارش میکردند. آیا مأمورین حزب الله مردم ایران را نمایندگی میکنند؟ اگر ایرانیان آزادی ریختن به خیابان را داشتند، آنها خواستشان رفتن برای جایگزینی جمهوری اسلامی با یک جمهوری دموکراتیک سکولار میباشد، و تظاهراتهای ضد جمهوری اسلامی همه ایران را در بر میگرفت.

از زمان قتل هزاران نفر بی گناه بوسیله تروریستهای اسلامگرا در 11 سپتامبر در آمریکا، سایت های توجیه گران جمهوری اسلامی، بیشترین کوشش خود را صرف آن کردند تا نشان دهند جمهوری اسلامی ایران بیانگر خواست های مردم ایران است، و سعی کردند چیزی درباره اعمال وحشیانه اسلامگرایان ذکر نکنند، جنایاتی نظیر ترور کسروی، بختیار، قاسملو، و فروهر ها، به توجیه تهدید به قتل رهبران جمهوری اسلامی بر علیه سلمان رشدی و دیگران پرداختند.

این ها همه در زمانی است که افکار عمومی جهان بیش از هر زمان دیگر آماده پاسخگویی به موضوع تروریسم است، و توجیه گران جمهوری اسلامی سعی در ساکت کردن صدای واقعی مردم ایران دارند، مردمی که بیش از هر کس از تروریسم اسلامگرای جمهوری اسلامی در دو دهه گذشته رنج کشیده اند. مجلات و سایت های خبری توجیه گران جمهوری اسلامی، سعی کردند تصویری ایجاد کنند که هر کس از جمهوری اسلامی پشتیبانی نکند، با امپریالیست ها، مجاهدین، یا رضا پهلوی است، و با استفاده از این برجسب، سعی کردند موضع نیم گرم نسبت به جمهوری اسلامی را بر بسیاری از نویسندگان صادق در داخل و خارج تحمیل کنند.

توجیه گران جمهوری اسلامی کار مشابهی را در زمان جنگ ایران و عراق انجام دادند. درست است که مردم ایران هیچگاه آنهایی که چون مجاهدین با عراق همکاری کردند را نمیخشدند، اما در عین حال، مردم ایران از فاشیستهای اسلامگرا نیز پشتیبانی نکردند. جمهوری اسلامی پیشتر اول فاشیسم اسلامی در خاورمیانه و نقاط دیگر جهان است، و کوشش برای نشان دادن مردم ایران بعنوان پشتیبانان این رژیم ددمنش، بدترین کاری است که هر سرویس خبری میتواند انجام دهد.

این مجلات و سایت ها، قتل های آزادیخواهان شجاعی نظیر بختیار زندانیان 1367 را سفید کاری میکردند، و انقدر صداقت نداشتند که استانداردهای ژورنالیستی سرویس های خبری را بکار برند، و مواضع آنهایی که برای دموکراسی و ترقی، در برابر جمهوری اسلامی، در دو دهه گذشته ایستاده اند را، منعکس کنند. آنها هرگز حرفی از قتل عام 1367 زندانیان سیاسی در ایران نمینویسند. جدا از هرگونه توجیه آنها، آشکار است که شبه ژورنالیسم آنها در راه خدمت به گروه های لابی ایست جمهوری اسلامی است، که یا مأمورین و یا پشتیبانان ساده لو رژیم جنایت کار جمهوری اسلامی ایران هستند.

البته امروز جنبش دانشجویی خواستار سکولاریسم است، و این سایت ها به موضع حقوق بشر در چارچوب دموکراسی اسلامی (که خود اصطلاح متضاد است) رسیده اند. البته همه این گروه ها و افراد مأمورین جمهوری اسلامی نیستند، و بسیاری از کسانی که از آنها پشتیبانی میکنند، فقط برای مبارزه با تبعیض علیه ایرانیان در آمریکا، در مواردی نظیر انگشت نگاری، به این گروه های لابی ایست، پیوستند. اما سردمداران این جریان اساساً به جمهوری اسلامی متصل هستند هر چند ظاهراً مستقل هستند و حتی بسیاری از آنها ظاهراً لابی ایست هم نیستند اما تمام این سالها با لابی ایست ها کار کرده اند.

در میان سازمان های حقوق بشر، تنها بنیاد مهر دکتر محمد پروین، درباره این موضوع آگاهانه عمل کرده است، و به همین دلیل وی مرتباً در معرض حمله لابی ایست های جمهوری اسلامی بوده است. لابی ایست های واقعی برای

ایران، کسانی نظیر دکتر پروین و مهر هستند، که به عبارتی برای ایران و ایرانی لابی میکنند، و اگر آنها بتوانند بلوک رأی ایرانی در آمریکا ایجاد کنند، میتوانند بر موضع آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی اثر جدی بگذارند، و میتوانند از حقوق ایرانیان در خارج دفاع کنند، در مواردی نظیر تبعیضات اخیر آمریکا نسبت به مهاجرین.

لابی ایست های واقعی ایران آنهایی *نیستند* که برای جمهوری اسلامی کار میکنند، اما برای انگشت نگاری ایرانیان اشک تمساح میریزند، و از امکانات مالی و وکلای خود برای حمله و آزار مخالفین جمهوری اسلامی استفاده میکنند، و کارخانه بدگویی ضد آنهایی که لابی ایست ها را به چالش طلبیده اند، طیهمه این سالها براه انداخته اند، نظیر نامیدن مخالفین خود بعنوان مجاهدین و امثالهم. همه کس میدانند که جمهوری اسلامی که طی این سالها از تروریستها پشتیبانی، و به قتل مخالفین نظیر بختیار و فروهرها پرداخته و گروگانگیری کرده و سلمان رشدی را به قتل تهدید کرده است، علت واقعی این امر است که ایرانیان مجبورند با تبعیضات نظیر انگشت نگاری در خارج نیز روبرو شوند.

لازم به یادآوری است که همه این موضوعات برای ایرانی ای که برای آینده، و با دیدگاه آینده نگری به ایران مینگرد، بسیار پر اهمیت هستند، و آینده نگری فقط درباره پیش بینی ترند ها و پیش بینی گرایشات نو نیست. مثلاً ما بایستی مطبوعات خارجی را از اینکه از اصطلاح *لابی ایست ایران* و ایرانی برای این مأمورین استفاده کنند بر حذر داریم، و بخواهیم که از اصطلاح *لابی ایست جمهوری اسلامی* و مأمور جمهوری اسلامی برای نامیدن آنها استفاده کنند، وقتی که به جمهوری اسلامی و تشکیلات های لابی ایست آن اشاره میکنند. مطبوعات جهان بایستی گروه های پشتیبان جمهوری اسلامی را، با نام درست، لابی ایست جمهوری اسلامی خطاب کنند، همانطور که نباید جمهوری اسلامی را معادل ایران خطاب کنند و ما بایستی از مطبوعات بین المللی بخواهیم از اصطلاح ایران و ایرانی برای خطاب به جمهوری اسلامی و نمایندگان آن استفاده نکنند.

البته من آنهایی که در داخل ایران فعالیت میکنند، و مجبورند روی جمهوری اسلامی موضع روشن بگیرند، اینجا مورد نظر نیست. آنها بخاطر فعالیت علنی در ایران نمیتوانند کار دیگری کنند، هر چند آنها نیز بر همکاران رژیم در ایران، مردم را گمراه نمیکند، و به نوجیه رژیم نمی نشینند. اما در خارج آنهایی که سالهاست آگاهانه در توجیه و لابی کردن برای جمهوری اسلامی کار کرده اند از این بحث هاجدا هستند.

این موضوع بسیار ناراحت کننده است، وقتی من عنوان خبری "ایرانیان برای حزب الله در تهران تطاهرات کردند" را می بینم، وقتی در واقع تطاهرات موجب بگیران بسیجی در دفاع از حزب الله لبنان در ایران برگزار شده است. عنوان صحیح میتواند چیزی شبیه "هواداران جمهوری اسلامی برای حزب الله در تهران تطاهرات کردند" باشد. عنوان دوم مسائل حقوق بشر را برجسته میکند، و این حقیقت که جمهوری اسلامی نماینده مردم ایران نیست.

جنایات علیه بشریت از طرف پشتیبانان آپارتید جمهوری اسلامی، و حملات آنها به ترقی و حقوق بشر، با جنایت سبعانه در مرکز تجارت آمریکا در 11 سپتامبر در نیویورک آغاز نشد. این جنایات سالهاست که ادامه دارد و غرب آنرا روشن و رسا، اول بار در فتوای آیت الله خمینی برای قتل رشدی شنیده بود، که رشدی بخاطر آنکه کتابش ضد اسلام بود، از سوی رهبر انقلاب اسلامی، به قتل محکوم شده بود.

آپارتید اسلامی بیش از یک دهه پیش از 11 سپتامبر، سعی در قتل سلمان رشدی داشت، و غرب اساساً در پی خشنود کردن جمهوری اسلامی بود. حتی وقتی ظاهراً جمهوری اسلامی از فتوای خمینی فاصله گرفت، تروریست ها در ایران علناً به جمع آوری پول برای اجیر کردن تیر انداز، جهت قتل رشدی فعالیت میکردند. در چنین زمانی موضع جدی برای متوقف کردن این اعمال آشکار تروریسم، که جهت استخدام کشنده برای قتل یک نویسنده بی گناه در غرب انجام میشد، گرفته نشد.

آپارتید اسلامی بسیاری از مخالفین نظیر شاپور بختیار و عبدالرحمان برومند را با بی رحمی به خون کشید، وقتی که اساساً غرب ساکت بود و عکس العمل مهمی انجام نداد، بخاطر آنکه نمیخواست وضع خاورمیانه را تغییر دهد، چرا که تنها جریان

یابی امن نفت در منطقه برای دولت های غربی مهم بود. به همین شکل جنایات رژیم دیگر آپارتید اسلامی، یعنی رژیم بنیادگرای اسلامی طالبان در [افغانستان](#)، سالها بر همه آشکار بود، و از آن چشم پوشی میشد، و بجای محکوم کردن این رژیم ها برای جنایات ضد بشریت، خشنود سازی آنها سالها ادامه داشت.

جنایات آپارتید اسلامی، مدت ها قبل از بقدرت رسیدن آن در انقلاب 1357 در ایران، جریان داشته است. فتوای قتل احمد کسروی، از طرف ملایان، در سالهای شبه دموکراسی 1320-1332، بهترین نمونه اقدام اینان به جنایت، برای ساکت کردن مخالفین است، مخالفینی که برای توسعه جامعه مترقی در خاورمیانه فعالیت میکردند. احمد کسروی، یک نویسنده مترقی در ایران، بدون داشتن مأمورین حفاظتی، ده ها سال پیش از تأسیس جمهوری اسلامی، در زمان شاه، بر احتی توسط تروریستهای آپارتید اسلامی بقتل رسید و دولت وقت هم با جانین اسلامگرا مماشات پیشه گرفت. در نقاط دیگر خاورمیانه، مماشات با آپارتید اسلامی چندان متفاوت نبوده است.

پشتیبان اصلی دولت آمریکا در خاورمیانه، عربستان سعودی، یک دولت بنیادگرای اسلامی است، که علناً بر علیه پیروان مذاهب دیگر، نظیر یهودیان، تبعیض قائل میشود، و مجازات های قرون وسطانی اسلامی، نظیر گردن زدن و سنگسار را توجیه میکند، و بر علیه زنان تبعیض قائل میشود. در حقیقت، بسیاری از مقامات مذهبی این کشورها، از فتوای قتل سلمان رشدی که خمینی صادر کرد پشتیبانی کردند، اما ندرتاً این اخبار در مطبوعات منعکس میشوند، چرا که این کشورها هوادار آمریکا هستند.

همه چیز پس از 11 سپتامبر عوض شد. صرفنظر از آنکه دولت های مختلف در عکس العمل به بمب گذاری مرکز تجارت آمریکا WTC در 11 سپتامبر چه اقدامی کردند، یک چیز واضح بود، و آن اینکه آپارتید اسلامی هرگونه مشروعیت خود را در پی جنایت سبعانه نیویورک، دیگر از دست داد. فناتیک های اسلامی دیگر نمیتوانستند مظلوم نمائی کنند. این بار، بازی جمهوری اسلامی، که سالها جنایات علیه بشریت خود در مورد ایرانیان و سلمان رشدی را، تحت عنوان مورد حمله امپریالیسم غرب بودن، بعنوان عمل دفاعی توجیه میکرد، به پایان رسید، و این بازی دیگر نمیتوانست کار کند، تا که پشتیبانی شبه روشنفکران غرب شیفته [رلاتیویسم فرهنگی](#) را جلب کند. ترور مخالفین نظیر بختیار در غرب، دیگر نمیشد بعنوان اقدام ضد امپریالیستی، نادیده گرفته شود.

امروز دیگر عمل دولت ایران که به تروریستها اجازه میدهد از آذانه پول جمع آوری کنند، و نقشه قتل سلمان رشدی را بریزند، برای غرب هم قابل قبول نیست. وقتی که جهانیان از سنگسار یک هنرپیشه فیلم های سکسی در ایران، یا کشتن فروهر ها و نویسندگان برای عقائدشان در داخل ایران، قبل از 11 سپتامبر مطلع میشدند، از خود میپرسیدند که اسلامگرایی دارد چه بر سر بشریت میآورد. بله ادعای آنکه آنها دارند از خود در برابر امپریالیسم دفاع میکنند، دیگر خریداری ندارد.

بمب گذاری مرکز تجارت آمریکا توسط پشتیبانان اسلامگرایی معادل سوزاندن یهودیان در کوره های آدم سوزی توسط فاشیستها بود، که پس از پخش خبر جنایات آنها، اسلامگرایان هر گونه مشروعیت خود را از دست دادند، و دیگر نمیتوانستند ایدئولوژی جنایت کارانه خود را تحت لوای مبارزه با فساد و انحطاط اخلاقی، توجیه کنند.

بالاخره آنکه این بسیار غم انگیز است، که مردم خاورمیانه در غرب بمثابه فناتیک های اسلامگرا مورد حمله قرار میگیرند. اکثریت مردم خاورمیانه، در کشورهایی نظیر ایران، عراق، افغانستان، و دیگر کشورهای خاورمیانه، و اهالی خاورمیانه مقیم غرب، آنهایی هستند که با آپارتید اسلامگرا بیش از مردم و دولت های غرب، مبارزه کرده اند، و آنها بسیار قربانی در به چالش کشیدن آپارتید اسلامگرا داده اند. در این راه، مخالفینی نظیر دکتر شاهپور بختیار در پاریس و فروهر ها در تهران جان خود را برای ایستادگی برای حقوق بشر در برابر اسلامگرایان دادند.

شکي نيست که نيروي واقعي واپسگرا در خاورميانه، اسلامگرائي است، چه بشکل اينولوژي هاي واپسگراي فنايتک هاي اسلامي در ايران، يا بشکل بنيادگرائي طالبان و عربستان سعودي. نيروهاي سپاه واپسگرائي بایستی از طرف مردم ترقی-اندیش در سراسر گیتی به چالش کشیده شوند.

در سال 1998، من مقاله اي نوشتم تحت عنوان "استفاده از آزادی برای کشتن آزادی" ، که در آن اعمال اسلامگرایان در ایران را توصیف کردم، و قتیکه بعد از انقلاب 57 چنگاهي دموکراسي نسبي در ایران وجود داشت، و اینکه چگونه اسلامگرایان در آن روزها از آزادي استفاده میکردند و به حمله و تهدید زنان و نيروهاي دموکراتیک میپرداختند، تا که قدرت خود در ایران را برقرار کنند.

در آوریل 2003 درست پس از سقوط رژیم صدام در عراق، قتل سبعانه آیت الله خونی که تازه به عراق بازگشته بود، بخاطر آن بود که وي براي جدائي دولت و مذهب ایستادگي میکرد، و آن جنایت مرا به یاد تهدید هاي نيروهاي تاریک اندیش که در ایران انداخت، که با سو استفاده از آزادي، در اولین سالهاي پس از بهمن 57 ، براي جا انداختن سلطه بلامنازع خود بر ایران انجام میدادند. آنها با استفاده از فتوای قتل، و حملات خیابانی حزب اللهی ها به نيروهاي دموکراتیک، سعی کردند اپوزیسیون را بترسانند، و بالاخره بدون رقیب بر کشور سلطه پیدا کردند.

بخاطر میاورم که در اولین هفته هاي پس از انقلاب 57 در ایران، و قتیکه اولین تظاهرات زنان براي حقوق خود بر پا شد، چگونه اسلامگرایان، با ظاهر آنکه گوئی صدای طبقات محروم هستند، به زنان تظاهر کننده با شعار "یا روسري یا توسري" حمله ور میشدند.

به روشني آن روزها در تهران را بخاطر میاورم، و قتیکه بسیاری از نيروهاي اپوزیسیون دموکرات، اشتباه بزرگی کردند، و قتیکه اسلامگرایان و تاکتیکهاي آنها را، بهمثابه امیال مردم زحمت کش تلقی کردند، و در نتیجه این تهدید ها و حملات را بعنوان صدای مردم خواندند، و به همه نصیحت کردند که این نيروهاي تاریک اندیش را مورد اغماض قرار داده، خشنود کنند، و راه مماشات پیشه کنند، و اسلامگرایان در حملات خود به زنان و نيروهاي دموکراتیکو در کسب کامل قدرت، جري تر شده و موفق هم شدند.

نتیجه آن شد که پس از زنان، این نيروهاي مختلف اپوزیسیون بودند، که رفتار مشابه اسلامگرایان را متحمل شدند، و از صحنه سياسي ايران حذف گردیدند، و سپس اسلامگرایان به تهدید و ایجاد رعب و وحشت، با ترور بختیار و رهبران کرد در اروپا، ادامه دادند، و بالاخره در خود ایران نیز، آنها شخصیتهاي اپوزیسیون قانونگرا، نظیر فروهر ها را، در داخل ایران هم فجیعانه به قتل رساندند.

کارنامه اسلامگرایان در تهدید و قتل، چندان تفاوتی با فاشیسم و استالینیسم ندارد. بسیاری از ایرانیان میترسند، حتی وقتی در خارج زندگی میکنند، تا درباره جنایات اسلامگرایان صحبت کنند. استیون امرسون ، تجربه هاي خود را از تهدید هاي اسلامگرایان، وقتی که وي یک شهروند آمریکا بوده، و در خود آمریکا زندگی کرده است را، به رشته تحریر در آورده است. وي توضیح داده که چگونه به کرات، تهدید مرگ بخاطر مخالفتش با اسلامگرائي دریافت داشته است. وقتی که اسلامگرایان این چنین در غرب عمل میکنند، دیگر تصور رفتار آنها در عراق، براي تهدید و رعب و وحشت در میان نيروهاي دموکراتیک، دشوار نیست.

لابی ایست هاي مأمور جمهوري اسلامي نیز در غرب با ظاهر مستقل، با استفاده از پول خود، و استفاده از وکلای اجیر شده شان، سعی در فشار گذاشتن بر روي مخالفین جمهوري اسلامي، البته با ظاهري مستقل دارند، و کوشش در بستن سایت هاي اینترنتی مخالفین حتی در آمریکا، با بهانه هاي ساختگی شخصی کرده اند.

امروزه اسلامگرایان جنایات مشابه آنچه با اپوزیسیون ایران کردند را، در عراق آغاز کرده اند. ترور وحشیانه آیت الله خوئی، یک آیت الله شیعه که با آنها مخالف بود، براي نشان دادن این بود که آنها حتی از قتل هم کیشان عالیرتبه مخالف خود

هم ابائی ندارند. این روش آنها برای نشان دادن قدرت نیست، بلکه برای نشان دادن وحشیگری و سببیت است، که امروز با گردن زدن مردم عادی ادامه مییابد، تا که مخالفین را بترسانند، و موقعیت خود را در دولت آینده عراق تثبیت کنند

آنچه ایرانیان، در درس سخت بیش از دو دهه، آموخته اند، این است که تسلیم در برابر اسلامگرایان، آنها را متوقف نمیکند، و آنها بیشتر ادامه خواهند داد. آنها حتی روشنفکر ایرانی **احمد کسروی** را در زمان رژیم شاه کشتند، سالها قبل از رسیدن به قدرت، چرا که رژیم شاه و بسیاری از نیروهای اپوزیسیون سعی در خشنود سازی و مماشات با آنها داشتند.

من مشاهده کرده ام که حتی در غرب، اسلامگرایان از آزادی برای کشتن آزادی استفاده میکنند، از طریق فحاشی، ایجاد رعب و وحشت، و تهدید به مرگ، حتی بر روی اینترنت، تا که مخالفین اسلامگرایان را خاموش کنند. آنها حتی چند سال پیش یک چشم یک کمین ایرانی در لوس آنجلس را موقع تظاهرات خیابانی کور کردند.

پاسخ به تهدیدها، و استفاده آنها از آزادی برای کشتن آزادی، محدود کردن آزادی و دموکراسی نیست، و پاسخ درست حمایت از آزادی است. پاسخ آن است که وقتی آنها قانون را میشکنند، به نسبت خطایشان مجازات شوند و بخاطر ملاحظات سیاسی مورد اغماض قرار نگیرند. به عبارت دیگر اگر آنها تظاهرات بپا کنند و به مردم حمله کنند، یا اگر ببینند و به گردهمایی های دموکراتیک حمله ور شوند، بایستی بازداشت شوند.

اگر این نیروها کسی را به مرگ تهدید کنند، آنها بایستی مورد بازجویی قرار گیرند، و آنها که از مقامات بالایی روحانیت فتوای قتل صادر کنند، بایستی بازداشت شده، و طبق قانون در دادگاه عدالت محاکمه شوند. از منابع مالی این ها، نظیر خمس و زکوت، که توسط آیت الله ها از مسلمانان در یافت میشود، بایستی مالیات گرفته شود، و اگر از دادن مالیات برای اعانات دینی سر باز بزنند، بایستی بر مبنای قانون با آنها رفتار شود. و اگر درآمدهای مالی مذهبی آنها برای استخدام تیر انداز برای کشتن مخالفین بکار رود، آن حسابهای موسسات دینی بایستی مسدود شوند، و پیروان آنها که خمس و زکات دهنده هستند، بایستی از دلیل این امر مطلع گردند.

اسلامگرایان بایستی اجازه تجمع و تظاهرات داشته باشند، مادامیکه آنها از تهدید با اسلحه و چوب استفاده نکرده، و به دیگران حمله ور نشوند، و دیگران را تهدید به مرگ نکنند، به عبارت دیگر مادامیکه متمدنانه رفتار کنند.

اما تهدید، ایجاد رعب و وحشت، و حمله به زنان، شخصیتها، و گروه های دموکراتیک، بایستی شدیداً مجازات شود. آنها به دفاتر روزنامه های دموکراتیک حمله میکنند، کاری که در ایران دموکراسی ناقص سالهای 20-32 کردند، تا از رشد دانش سکولار در میان مردم ممانعت به عمل آوردند. و بایستی بجای مرعوب شدن، آنها در موقع چنین مارهایی دستگیر شوند، و این گونه اقدامات آنها بایستی متوقف شود، نه آنکه نظیر ایران 1357-60 به آنها اجازه داده شود به نام مردم زحمتکش به این حملات وحشیانه ادامه دهند.

مردم عادی این گونه کارها را نمیکند، و این اوباش هستند که از طرف مقامات عالییه روحانیت اسلامگرا پول میگیرند تا به این اعمال دست بزنند، همان مقاماتی که فتوای ضرب و شتم و قتل مخالفین را صادر میکنند، و نبایستی به خشنود سازی آنها و اغماض جنایاتشان پرداخت، و دولت سکولار بایستی اقدامات آنها را متوقف کند، وگرنه آنها دولت سکولار را نابود میکنند، چه ایران باشد، چه عراق، چه افغانستان.

اشتباه دولت موقت در ایران پس از انقلاب 57 آن بود که در برابر تهدید های اسلامگرایان سر فرود آورد، و در کمتر از یک سال اسلامگرایان کنترل کشور را بدست گرفتند. دولت موقت افغانستان نیز پس از سالها حکومت تاریک اندیشان طالبان، هنوز در برابر اسلامگرایان سر فرود آورده، و دولت سکولار افغانستان را، دولت اسلامی نامید، و قدرت اسلامگرایان را در قوه قضائیه دست نخورده نگاهداشت.

مردم سکولار خاورمیانه، اکنون به عراق چشم دوخته اند و اینکه در آنجا با اسلامگرایان چگونه مواجه خواهند شد، و اینکه آیا برنده دموکراسی خواهد بود، یا که اسلامگرایان اجازه مییابند دوباره از آزادی برای کشتن آزادی استفاده کنند.

در آغاز جنگ عراق، بحثی در محافل روشنفکری طرح شد که آیا مامشات با صدام حسین نظیر خشنود سازی هیتلر توسط چمبرلین بوده است، و اینکه چرا رژیم صدام میبایستی که سرنگون میشد، قبل از آنکه به خطری نظیر هیتلر تبدیل شود. صرفنظر از اینکه این تحلیل از رژیم صدام درست بود یا نه، یک چیز در 25 سال گذشته حقیقتی غیر قابل انکار بوده است، آن این واقعیت است که اسلامگرایی یک **جنبش ارتجائی** بوده است، که نه تنها خاورمیانه، بلکه کل جهان را تهدید کرده است، و تا 11 سپتامبر 2001 خشنود سازی آن توسط غرب روند غالب بوده است.

جنبش ارتجائی اسلامگرایی، اول در 1357 در ایران بقدرت رسید، و سپس چهره کریه خود را در افغانستان و کشورهای دیگر خاورمیانه نشان داد، نه تنها نظیر فاشیسم هیتلری مامشات با آن ادامه یافت، بلکه بر عکس آلمان هیتلری، طول رژیم اسلامگرا، عمر کوتاهی هم نداشت، و به یمن اغماض گرایی های دول اروپائی، و کوششهای لابی ایست های جمهوری اسلامی در آمریکا و نقاط دیگر، این نیرو بیش از دو دهه است که در قدرت باقی مانده است، که یادآور عمر طولانی دولت های استبدادی ایدئولوژیک در شوروی و بلوک شرق است.

با سقوط صدام، اسلامگرایان شیعی جنوب عراق را هدف قرار داده اند، به این امید که جمهوری اسلامی دیگری در خاورمیانه برپا کنند. بهترین راه مقابله با آنها از طریق سرکوب دموکراسی *نیست*، بلکه از طریق *حمایت* از دموکراسی است. حمایت از دموکراسی یعنی چه؟ یعنی نیابستی به آنها اجازه داد که مطبوعات و رسانه های سکولار را ببندند. به آنها نیابستی اجازه داد که گردهمایی ها و تظاهرات ها و احزاب و انجمن های نیروهای سکولار را با اسلحه، چاقو، و چماقشان مورد تهدید قرار دهند.

حمایت از دموکراسی یعنی نیابستی به این باور کرد، که آیت الله های اسلامی و رهبران اوباش و دار و دسته های اسلامگرا، نمایندگان مردم هستند. یعنی که آیت الله هائی که فتوای جنایتکارانه صادر میکنند، بایستی دستگیر شوند، و بر مبنای استانداردهای حقوق بشر، در دادگاه های جنایات علیه بشریت محاکمه شوند.

اساساً اسلامگرایی یک جنبش ارتجائی است، نظیر خیزش نازیسم، وقتی که در اروپا بر خاست. اما هر چه که دموکراسی بیشتر *حمایت* شود، این جنبش ارتجاعی بیشتر از هم خواهد پاشید. در مقایسه، هر چه بیشتر مامشات با آن ادامه یابد، این جنبش متحد تر میشود، و حتی کنترل مخالفین را نیز در دست میگیرد، آنگونه که در ایران طی دو دهه انجام داده است.

در ایران، اولین انشعاب اسلامگرایی شیعه **سازمان مجاهدین خلق** بود که یک گروه اسلامگرا است، اما با عناصر پروتستان در ایدئولوژی اش، نظیر زیر سوال بردن نقش روحانیت، و آنها در سال پس از پیروزی انقلاب سرکوب شدند، و آنها همه این سالها توسط جمهوری اسلامی کشتار شدند، و اساساً آنها از ایران خارج شدند، و در عراق مستقر شدند.

انشعاب عمده دیگر در اسلامگرایی شیعه، بتازگی در سخنرانی های آغاچری از رهبران گروه مجاهدین انقلاب اسلامی نمایان شد، و حکم اعدام **آغاچری** توسط دادگاه های جمهوری اسلامی اعلام شد، که البته در پایان ملغی شد. گروه آغاچری همه این سالها با جمهوری اسلامی کار کرد، و خود آغاچری از فتوای قتل سلمان رشدی توسط خمینی دفاع کرد، و حتی اکنون، وی کماکان از فتوای قتل رشدی دفاع میکند. پس از تظاهرات دانشجویان، حکم اعدام آغاچری تغییر کرد. حال اگر در درون ایران دموکراسی وجود داشت، این انشقاق آغاچری، به یک شاخه جدید از اسلام شیعه منتهی میشد.

اسلامگرایان میخواهند فضای عراق را یک جامعه بسته نگه دارند. تحت جامعه بسته صدام حسین، آنها رشد کردند، گرچه در اپوزیسیون بودند، و تحت دیکتاتوری از نوع جمهوری اسلامی خود نیز، اینان قادرند که رشد کنند، و اتحاد نسبی خود

را حفظ کنند. اما در یک جامعه باز، اسلامگرایی اسلامی از هم میپاشد، همانگونه که گروه های دیکتاتوری دیگر، در جوامع آزاد، از هم میپاشند.

بعبارت دیگر، وقتی که دموکراسی *حمایت* شود، این گروه های مستبد ارتجائی منشعب میشوند، و اتحاد کاذبشان در مدت کوتاهی به تاریخ بدل میشود. اتحاد آنها یعنی اتحاد نادانی و تهدید و ارعاب، چه تحت دیکتاتوری ای باشد که آنها مخالفش باشند، نظیر رژیم شاه، و چه تحت دیکتاتوری ای باشد که اینها کنترلش کنند، نظیر جمهوری اسلامی ایران.

[اشتباه شاه در ایران این بود که تصور میکرد با سرکوب دموکراسی، و نه از طریق *حمایت* از دموکراسی، میتواند بر این نیرو های تاریک اندیش چیره شود. در صورتیکه بهترین راه برای چیرگی بر این نیروها، نه تنها ایجاد دموکراسی، بلکه مهمتر از آن، *حمایت* از دموکراسی است.

بالاخره آنکه اگر در عراق دولت دموکراتیک توسعه یابد، از هم پاشی نهائی شیعه آغاز خواهد شد، و نیروهای مختلف از مجاهدین، مجاهدین انقلاب اسلامی، مقتدا صدر، سیستانی، حکیم، و دیگران پایه های خود را خواهند یافت، و حتی نیروهای شبیه کولاکس کلان در میان آنها، به محدوده طرفداران خود محدود خواهند شد، و نخواهند توانست بعنوان نماینده تمام جمعیت شیعه صحبت کنند، و این توسعه به تجزیه و از هم پاشی بیشتر قدرت روحانیت تشیع در ایران و نقاط دیگر خواهد انجامید.

تنها پاسخ به اسلامگرایی، شکل گیری دولت های سکولار در خاورمیانه است. آنها که در پی خشنود سازی اسلامگرایان بوده و راضی به دولت اسلامی در افغانستان، عراق، و نقاط دیگر، هستند، در دراز مدت، به بشریت ضرر میزنند، ضرری بیش از ضرری که چمبرلین در ماماشات هیتلر انجام داد.

خاورمیانه تفاوتی با اروپا ندارد و اکثر مردم خاورمیانه *خواهان* دولت های سکولار هستند، و ملایان و اسلامگرایان، از مناسک مذهبی سو استفاده میکنند، تا این تصویر را ایجاد کنند که مردم خاورمیانه خواهان دولت های اسلامگرا میباشند. همان بازی قدیمی که در 1357 در ایران کردند. واقعیت برعکس است، و اسلامگرایان سعی میکنند به مردم وانمود کنند که پشتیبانی غرب را دارند، تا که پشتیبانی مردم را کسب کنند. ایجاد دولت های اسلامگرا هدف جنبش های ارتجاعی اسلامگرا است، و بایستی از طرف مردم آزادی خواه جهان با آن مخالفت شود، و اسلامگرایی ایدئولوژی ماقبل صنعتی است که مبنای نقض حقوق بشر در خاورمیانه است.

در قرن 21، نیروهای تاریک اندیش اسلامگرا نبایستی اجازه یابند از احساسات مذهبی مردم سو استفاده کنند، تا که دولت اسلامی دیگری بر مردم خاورمیانه تحمیل کنند. اکثریت مردم شیعه در داخل ایران، در یک جامعه باز، به یک ناظر بی طرف میگویند، که یک دولت سکولار میخواهند، و آنها مدتهاست که خواهان آنند که دولت جمهوری اسلامی برود، و نمیخواهند هیچ گاه دوباره، هیچ نوع دولت اسلامی، در ایران آینده برقرار شود.

به امید جمهوری آینده نگر، فدرال، دموکراتیک، و سکولار در ایران

سام قندچی، ناشر و سردبیر
ایرانسکوپ

<http://www.iranscope.com>

12 شهریور 1383

Sept 2, 2004

این نوشته بخشی از فصل دوازدهم ویرایش جدید کتاب ایران آینده نگر است

<http://www.gandchi.com/500-FuturistIran.htm>

مقالات تئوريك

<http://www.ghandchi.com>

فهرست مقالات

<http://www.ghandchi.com/SelectedArticles.html>